

ابعاد حقوقی حاکمیت ملی و عدم همکاری دولت‌ها در راستای اعمال و اجرای حقوق بشر

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۹/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۳/۱۸)

محمد رضا وهاب زاده گردودبازی

چکیده

در زندگی بین‌المللی کنونی، بسیاری از مسائل جهانی شده و موضوعات زیادی با خروج از شمول مسائل داخلی، جزء مسائل بین‌المللی یا از جمله مسائل مورد علاقه جهانی گردیده‌اند. از جمله این مسائل جهانی شده، موضوع حقوق بشر است. تضمین احترام به حقوق ذاتی بشر و از سوی دیگر لزوم تداوم حیات دولت به معنای عام و حرکت آن به گونه مطلوب، اهدافی است که در چارچوب حاکمیت‌ها دنبال می‌شود. حقوق بشر در راه حفظ حیثیت ذاتی انسان، نوع بشر را اولویت می‌بخشد و حکومت نیز به عنوان مدافع حقوق اجتماع و حافظ دوام دولت در بسیاری موارد محدود شدن اجرای حقوق بشر را لازم می‌بیند. تلاش برای یافتن نقطه تعادل میان اجرای حقوق بشر و حفاظت از مؤلفه‌های سیاسی ملی، سرچشمه بسیاری از تنش‌های شدید سیاسی در درون دولت‌ها بوده است. مسأله زمانی حساسیت بیش‌تری می‌یابد که مدافعان حقوق بشر در جامعه بین‌المللی دولت‌ها را به سوی استفاده از مؤلفه‌های سیاسی ملی از جمله امنیت ملی و نظم عمومی در جهت نقض حقوق ذاتی بشر متهم می‌نماید. متأسفانه حقوق بشر به رغم حقوق بشر به رغم بیش از نیم قرن تلاش بین‌المللی در زمینه وضع قواعد و هنجارها و تأسیس نهادها و سازوکارهای اجرایی همچنان با چالش‌های بزرگی رو به رو است و با توجه به اهمیت فوق‌العاده موضوع حقوق بشر از دیدگاه جوامع بین‌المللی و سوق یافتن حقوق بشر به سوی جهانی شدن، بررسی موانع حقوقی جهانی شدن حقوق بشر و تحقیق پیرامون چگونگی رفع آن موانع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، حاکمیت ملی، مسائل جهانی حقوق بشر، سازمان ملل متحد



بخش اول: حاکمیت ملی و عدم همکاری دولت‌ها در اجرای حقوق بشر

حاکمیت و استقلال عملی دولت‌ها مفاهیمی هستند که بنابر تعریف، موجبات تسلط کامل آن‌ها را در ابعاد داخلی و خارجی فراهم می‌آورند. روابط بین‌الملل نیز حول محور سیاست و از این منظر نظمی را برقرار نموده که بر پایه اصل محوری حاکمیت و مشروعیت اعمال مبتنی بر قدرت، هر کشور در صدد فرصت جهت بهره‌برداری و کسب منافع بیش‌تر است. نظم حقوقی که از این منظر حاصل می‌گردد به خاطر فقدان «قدرت برتر متمرکز» از نظام‌های حقوقی ملی متمایز است. در وضعیت فقدان قدرت برتر بین‌المللی، نظریه «واقع‌گرایی» مهم‌ترین نظریه در روابط بین‌الملل قلمداد می‌گردد. نظریه‌ای که طبق آن دولت بازیگر اصلی است، تفاوت اساسی میان سیاست خارجی و داخلی وجود دارد، قدرت در اختیار دولت‌هاست و در صورت حادث شدن اختلافات بین‌المللی، دولت‌های درگیر دارای حاکمیت هستند که انحصار قدرت را در اختیار دارند و سایر ارزش‌های اخلاقی و انسانی مبنای ارزیابی تلقی نمی‌گردند.^۱ در این وضعیت، دولت‌ها براساس مفهوم منافع ملی و در چارچوب قدرت و حاکمیت اقدام می‌کنند. مفهوم منافع در حقیقت در ذات سیاست است و تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی قرار نمی‌گیرد.

اینک در سال‌های اولیه هزاره جدید در پرتو تحولات بنیادین بین‌المللی و تأکید و تصریح بر ارزش‌های اخلاقی و انسانی در چارچوب رهیافت حقوق بشر جهانی که در پرتو اقدامات جنبش‌های اجتماعی فراملی و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی به منصفه ظهور می‌رسد، آیا هنوز الگوی دولت به عنوان یگانه بازیگر عرصه روابط بین‌الملل پابرجاست؟ الگویی که نهاد دولت را از یک سو محور قدرت واقعی و برتر در جامعه می‌داند و از سوی دیگر همه منابع، سازوکارها و ابزارهای اعمال قدرت اعم از نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در کنترل خود دارد. با انقلاب شکوهمند انگلستان و قبل از آن در قرارداد وستفالی در ۱۶۴۸ که مفهوم

1- Falk, Richard, Theory Realism and World Security, New York, 1991, pp. 6 - 7.

دولت ملی را مطرح می‌سازد، مکانیسم‌های تضمین‌کننده در قالب «منشور حقوق»^۱ در سال ۱۶۸۹ در انگلستان تدوین می‌گردد. ولی بعد از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و اعلامیه حقوق شهروند آن کشور و اعلامیه استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ و اعلامیه حقوق بشر این کشور است که به طور واقعی و عملی فرایند چالش بین حقوق بشر و حاکمیت مطلقه دولت‌ها به جریان می‌افتد.^۲ با تکامل روابط بین‌الملل، افزایش بیش از حد ارتباط بین کشورها و گسترش قابل ملاحظه سازمان‌های بین‌المللی به ویژه از ابتدای قرن بیستم مفهوم «حقوق بشر» در فرایند «جهانی شدن» مفهومی جهانشمول گردید. با پایان پذیری جنگ جهانی اول، نگرشی نو به مسأله حقوق بشر شکل گرفت. در میثاق جامعه ملل، حیثیت و حقوق بشر مورد توجه قرار گرفت. پس از جنگ جهانی دوم حمایت بین‌المللی از فرد با سرعت چشم‌گیری گسترش یافت. مشخصه این دوره حمایت از فرد با عنایت به انسانیت اوست نه در قالب تابعیت یا عضویت وی در گروه یا اقلیتی خاص. لذا جهانی شدن محتوای حقوق بشر و لزوم همکاری و هماهنگی دولت‌ها در قالب‌های رایج در عرصه روابط بین‌الملل در جهت گسترش حمایت از فرد، جزئی از ماهیت حقوق بشر شد.^۳

بند اول: مفهوم حاکمیت

مفهوم حاکمیت مطلقه که بعد از تولد دولت ملی در قرن ۱۶ توسط «ژان بدن» فرانسوی مطرح گردید، محور و مفهوم اساسی دولت مطلقه می‌باشد. از نظر بدن قدرت شکوهمند یا حاکمیت، عالی‌ترین و دائمی‌ترین قدرت حاکم بر شهروندان و اتباع یک کشور است. بر این اساس دولت دارای حاکمیت را نمی‌توان تابع هیچ‌گونه قاعده بین‌المللی برتر نظیر قواعد حقوق بشر تلقی نمود مگر این که رضایت دولت مورد توجه قرار گیرد. البته منظور بدن از حاکمیت

۱۱۶۵



1- Bill of Rights.

۲- مولایی، آیت، حقوق بشر و حاکمیت ملی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۶ - ۱۵۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ص ۱۲۴.

۳- خالقی، کیومرث، تعادل میان حقوق ذاتی بشر و زیرساخت‌های سیاسی ملی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۶ - ۱۶۵، خرداد و تیر ۱۳۸۰، ص ۷۰.

مطلقه، قدرت نامحدود و بی‌قید و شرط نبود بلکه آن نیز توسط حقوق طبیعی (الهی) یا اصل وفای به عهد در حقوق بین‌الملل عرفی محدود و مقید می‌گردید. مفهوم حاکمیت ملی از لحاظ سیاسی در ساختار نظام بین‌الملل قرن ۱۸ که مبتنی بر توازن قدرت بود از حالت «مطلق» به «نسبی» نزول پیدا کرد و با توسعه توازن قدرت در دوره بعد از سال ۱۸۱۵ در اروپا به طور عملی در بین کشورهای عضو گسترش یافت و با کنفرانس‌های صلح ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ دهه به قرن بیستم رسید. با آغاز این قرن، این مفهوم، با دو رقیب جدی مواجه گردید: الف) رقیب خارجی، که مهمترین رقیب حاکمیت ملی است شامل رشد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های منطقه‌ای و به خصوص سازمان ملل متحد و نهادهای زیرمجموعه آن می‌باشد. دولت‌ها با پیوستن به این سازمان‌ها، حداقل بطور عملی قدم در راه گذر از حاکمیت رسوخ ناپذیر به حاکمیت رسوخ پذیر می‌گذارند. ب) رقیب داخلی، که آن نیز شامل نهادها و سازمان‌های ملی خارج از حاکمیت است. در نتیجه این تغییر و تحولات، حاکمیت ملی روز به روز رسوخ پذیرتر گشته است به نحوی که امروزه دایره‌المعارف حقوق بین‌الملل، حاکمیت را چنین تعریف می‌کند: «حاکمیت در حقوق بین‌الملل معاصر بیانگر شرایط حقوقی یک دولت در صحنه بین‌المللی است که صلاحیت آن دولت در قلمرو آن سرزمین نمی‌تواند از سوی دیگر دولت‌ها مورد تعرض و مداخله واقع شود. این حاکمیت با موازین حقوق بین‌الملل محدود می‌گردد.»^۱ باید توجه داشت که هرچند مفهوم حاکمیت تحول یافته اما هنوز هم به عنوان یکی از موانع مهم در تحقق جهانی شدن حقوق بشر محسوب می‌شود.

بند دوم: ویژگی‌های حاکمیت

از جمله ویژگی‌های حاکمیت می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱- تنها بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌الملل یعنی دولت‌ها می‌توانند از حاکمیت برخوردار گردند زیرا که فقط دولت‌ها امکان آن را دارند که در قلمرو معینی قانون وضع

1- Encyclopaedia of public International law, Vol 10, p. 408.

کرده و آن‌ها را به مورد اجرا بگذارند. در حالی که دیگر بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل مثل سازمان‌های بین‌المللی که فاقد قلمرو اجرایی هستند دارای حاکمیت نمی‌باشند.

۲- حاکمیت دارای دو بُعد است بعد داخلی و بعد خارجی: از نظر داخلی وقتی می‌توان گفت که دولتی دارای حاکمیت است که بتواند امور کشور را بدون دخالت خارجی اداره کند و بدون دخالت خارجی قانون اساسی مورد دلخواهش را تدوین و در چارچوب آن به وضع و اجرای قوانین عادی پرداخته و آن‌ها را در قلمروش به مورد اجرا بگذارد. در بعد خارجی هنگامی یک دولت دارای حاکمیت است که در روابط خارجی‌اش از استقلال و آزادی عمل برخوردار باشد. به عبارت دیگر در اداره روابط خارجی فقط منافع کشور را مدنظر قرار دهد و از دولت‌های دیگر دستور نگیرد.

۳- برابری حاکمیت دولت‌ها از اصول دیرین حقوق بین‌الملل است که در بند یک ماده دو منشور ملل متحد نیز مورد تأیید واقع شده است.^۱ تساوی حاکمیت دولت‌ها بدان معنی است که دولت‌ها به موجب حقوق بین‌الملل از شخصیت حقوقی مساوی برخوردار هستند. به عبارت دیگر دولت‌ها صرف نظر از تفاوت‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی، می‌توانند طبق حقوق بین‌الملل از کلیه حقوق و تعهدات برخوردار گردند.

۴- حاکمیت مطلق یعنی استقلال کامل در اداره امور داخلی و آزادی عمل کامل در روابط خارجی، با واقعیات دنیای امروز سازگار نیست. یکی از مظاهر حاکمیت یعنی نپذیرفتن مداخله دیگران در امور داخلی، در مورد کلیه دولت‌ها صادق است.

۵- حاکمیت، منشأ حقوق بین‌الملل است. بدین معنی که در غیاب یک نیروی ماوراء ملی که در سطح جهانی قانون وضع کرده و آن را به مورد اجرا بگذارد، دولت‌ها در بعضی موارد معین و به نفع نظم بین‌المللی، برخی محدودیت‌ها نسبت به حاکمیتشان را می‌پذیرند. قواعد آمره حقوق بین‌الملل، اصول عمومی حقوق بین‌الملل، قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، معاهدات دو جانبه یا چند جانبه بین‌المللی و تصمیماتی که سازمان‌های بین‌المللی در چارچوب صلاحیتشان

۱- بند یک ماده دوم منشور به شرح زیر است: «سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد.»

اتخاذ می‌کنند، از مواردی هستند که آزادی عمل دولت‌ها را در روابط خارجی و یا حتی در بعضی موارد آزادی عمل آن‌ها را در امور داخلی محدود می‌سازند.

۶- علی‌رغم توسعه حقوق بین‌الملل به ویژه پس از تأسیس سازمان ملل متحد، حاکمیت هنوز هم مورد حمایت حقوق بین‌الملل می‌باشد. در حال حاضر، معاهدات چند جانبه و دو جانبه بین‌المللی بی‌شماری ناظر بر ابعاد مختلف روابط بین‌المللی نزد دبیرکل سازمان ملل متحد توزیع شده است. این معاهدات محدودیت‌هایی را بر حاکمیت دولت‌ها بوجود می‌آورند و لیکن این بدان معنی نیست که حاکمیت مورد حمایت حقوق بین‌الملل نباشد، زیرا که مبدأ و منشاء حقوق بین‌الملل حاکمیت دولت‌هاست و نفی آن به منزله فروپاشی نظام بین‌المللی خواهد بود.

۷- برتری حقوق بین‌الملل، بدان معنی است که در صورت تعارض بین مقررات حقوق داخلی با موازین حقوق بین‌الملل، حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی رجحان دارد. به عبارت دیگر نمی‌توان با اتکاء به اصل حاکمیت یا موازین قانون اساسی و یا دیگر مقررات حقوق داخلی، حقوق بین‌الملل اعم از حقوق بین‌الملل عرفی یا تعهدات ناشی از حقوق قراردادی را نادیده گرفت. دایره المعارف حقوق بین‌الملل در این باره چنین می‌نویسد: «نمی‌توان با اتکاء به حاکمیت، حقوق بین‌الملل اعم از حقوق بین‌الملل عرفی و یا حقوق بین‌الملل قراردادی را نادیده انگاشت». بنابراین جای تردید وجود ندارد که دولت‌ها نمی‌توانند از انجام تعهدات بین‌المللی خود به بهانه تعارض با مقررات داخلی سرباز زنند.

۸- عضویت در سازمان‌های بین‌المللی؛ یکی از مظاهر حاکمیت دولت‌ها، حتی تأسیس سازمان‌های بین‌المللی و یا عضویت در سازمان‌های بین‌المللی است. دولت‌ها با تأسیس سازمان‌های بین‌المللی و اعطای اختیاراتی به آن‌ها جهت تصمیم‌گیری، در واقع از قسمتی از حقوق حاکمیت خود صرف نظر می‌کنند.^۱

بند سوم: تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت ملی

۱- میرزایی یگنجه، سعید، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳،

این نظریات به طور مختصر از نگاه نظریه پردازان و حقوق دانان مطرح شده که در عصر جهانی شدن، حاکمیت ملی خواسته یا ناخواسته پذیرای محدودیت‌های حقوقی و سیاسی شده و عدم توجه دولت‌ها به این محدودیت‌ها، کاهش و یا حتی زوال مشروعیت آن‌ها در جامعه بین‌الملل و افکار جهانی را فراهم می‌کند و آن‌ها را با مشکلات عدیده دیگری از جمله تصمیمات سازمان ملل متحد و شورای امنیت رو به رو می‌کند.

روند تحول حاکمیت از دوران کهن را می‌توان از حاکمیت بلامنازع فردی توسط سلاطین تا حاکمیت دموکراتیک محدود در عصر حاضر خلاصه نمود و آثار و جلوه‌های مثبت و منفی این حاکمیت را در زمینه‌هایی دید که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. ظهور و بروز سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، ارتباطات همگانی، توسعه تجارت جهانی و مراودات مالی بین‌المللی شرکت‌ها و موسسات فراملی، توسعه فرهنگی و فرهنگ پذیری و نقش بسیار پر اهمیت آگاهی‌های حاصل از رویدادهای جهانی به کمک IT^۱ و برنامه‌های ماهواره‌ای و شکل‌گیری افکار عمومی جهانی در قبال این رخدادها و اخبار دولت‌هایشان در مقابل جنگ‌ها و تجاوز به حریم و حرمت افراد و کرامت انسانی نظیر آن چه طالبان در افغانستان انجام داد از آن جمله است. یا بی‌اعتنایی دولت‌ها به حفظ محیط زیست و حتی مأوراء جو مانند لایه اوزون و یا مداخلات یونسکو در امور مربوط به مسائل فرهنگی و میراث بشری مانند مداخله در ساخت یک هتل چند طبقه در اصفهان و الزام شهرداری اصفهان به تخریب طبقات بالای آن به منظور حفظ بناهای تاریخی پیرامون آن و موارد متعدد دیگری که همه روزه عدم رعایت آن‌ها و بی‌اعتنایی دولت‌ها به قراردادهای میثاق‌ها و حتی عرف متداول، بازتاب‌های منفی را برای دولت‌های نافرمان به عهده داشته است. با نگرشی به تاریخ در عرصه جهانی و نه محدوده‌های ملی شاهد آن خواهیم بود که دولت‌های کلاسیک با تمرکز قدرت در دست یک نفر یا تعدادی محدود در عرصه داخلی فعال مایشاء بوده و حاکم معمولاً هم قانون‌گذار، هم مجری و هم قاضی بود. یعنی قدرت هر سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه را توأمأ دارا بود و در عرصه





بین‌المللی هم چیزی به عنوان حقوق بین‌الملل حتی در مورد جنگ هم تقریباً وجود نداشت. در صورتی که جهان معاصر، هر از چندی شاهد لزوم تدوین حقوق خاصی در یک عرصه بین‌المللی است که از آن جمله می‌توان به جزای بین‌المللی، حقوق بشر، حقوق در زمینه روابط بین‌المللی، حقوق کنسولی، حقوق تجارت بین‌المللی، حقوق نشر آثار فرهنگی، حقوق دریاها، حقوق فضا و ماوراء جو، حقوق محیط زیست و اخیراً حقوق مربوط به IT و اینترنت اشاره کرد که مسلماً وجود چنین مقولاتی در روابط بین کشورها و عرصه‌های داخلی، جامعه جهانی را هم از درون و هم از بیرون متفاوت از گذشته کرده است. به قول آنتونی گیدنز «جامعه مدنی جهانی ره‌آورد جهانی شدن است. جهانی شدن به فرایندهایی مانند ظهور جامعه مدنی جهانی مربوط می‌شود.» جامعه‌ای که در آن قدرت ملی دولت‌ها روز به روز کم رنگ‌تر و در عوض نقش سازمان‌های بین‌المللی و فراملی در آن پررنگ‌تر می‌شود. داگلاس کلنر، افول قدرت دولت ملی را سبب ظهور نظم جدید ژئوپولیتیکی در عرصه جهانی می‌داند. افول قدرت دولت ملی قالب ژئوپولیتیکی جدیدی را ایجاد می‌کند که در آن سازمان‌ها و شرکت‌های بزرگ و نیروهای فراملی پایگاه‌های قدرت و نفوذ محلی و ملی را به چالش می‌کشند.» ظهور این جامعه مدنی جهانی یا نظام جدید جهانی چنان به سوی درهم تنیدگی می‌رود و چنان جهان را کوچک نموده و به صورت دهکده جهانی مک‌گرو پیش می‌برد که تخریب یک مجسمه بودا در شرق، و یا بیمار شدن یک پرنده در یک کشور اروپایی به دلیل آنفولانزای مرغی، یا آب شدن یخ‌های قطب، یا موضع‌گیری یک ملای مسلمان در کوه‌های هندوکش علیه تمدن مغرب زمین و اجبار دولت‌های آمریکای لاتین و آفریقا در حفاظت از جنگل‌های خود و تا مداخلات نظامی در رواندا، بوسنی و هرزگوین، عراق و افغانستان، عکس‌العمل جامعه جهانی را سبب می‌شود. حال باید گفت چگونه ممکن است که چنین تحولی در عرصه جهانی در همه ابعاد قانونی، علمی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و دینی که زندگی همه افراد بشری را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب تحت تأثیر خود قرار داده، بر مهم‌ترین ساختار سیاسی و حقوقی یعنی دولت‌ها بی‌تأثیر باشد و اقتضای تعاملات بیش‌تر بین دولت‌ها را سبب نشود؟

البته حاکمیت دولت‌ها با تعاملات منطقه‌ای و جهانی با سایر دولت‌ها و سازمان‌های رسمی و بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و سازمان‌های وابسته به آن و قراردادها و میثاق‌ها و تمکین قطعنامه‌ها از بین نمی‌رود و هرگز حاکمیت ملی موضوعیت خود را از دست نمی‌دهد، اما مسلماً حاکمیت چون گذشته مفهومی مطلق نداشته و نسبی است و دولت‌ها برای کسب حداقل مشروعیت - هرچند که قوی باشند - نیاز به تأیید و پشتیبانی جامعه جهانی دارد. حاکمیتی که انعطاف لازم را در مناسبات و تعاملات بین‌المللی نداشته باشد و بر اصل حاکمیت خود پافشاری کند، بهای سنگینی خواهد پرداخت. بنابراین، با توجه به این مسأله است که اقتضاء دارد موضوع جهانی شدن و اثر آن بر حاکمیت ملی - در جهانی که ارزش‌های انسانی و حقوق طبیعی و آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعتلا می‌یابد و جزء حقوق اولیه شهروندان هر کشور تلقی می‌شود و عدول و نادیده گرفتن آن‌ها از سوی حکومت‌های خودکامه، بازتاب جهانی می‌یابد و وجدان عمومی و جهان را متأثر می‌سازد - بسیار مورد توجه قرار گیرد و جهان با اراده قاطع‌تری به عملکرد دولت‌هایی که به هر عنوان نتوانند یا نخواهند تعهدات و الزامات بین‌المللی را رعایت و اجرا نمایند، برخورد می‌کند.^۱

بخش دوم: تعارض حقوق بشر با حاکمیت ملی دولت‌ها

مبانی حقوق بشر و حاکمیت ملی دولت‌ها در چند مورد باهم در تعارض هستند که به شرح ذیل به بررسی مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم:

بند اول: الزام به تصویب و تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین‌المللی

الزام به تصویب قراردادهای بین‌المللی در خصوص حقوق بشر و معاهداتی که شامل ضرورت احترام به حقوق بشر است، موجب می‌شود تا دولت‌ها قوانین داخلی خود را با متن و روح این قراردادها و معاهدات تطبیق دهند. این اقدام، بنابر اصل اولویت و برتری مراجع و سازمان‌های بین‌المللی بر قوانین ملی و داخلی صورت می‌گیرد. صراحت برتری و اولویت مراجع بین‌المللی بر قوانین داخلی به‌طور وضوح در ماده ۲۷ از «توافق‌نامه‌های وین» در

۱- مرتضوی، اسدالله، جهانی شدن حقوق و حاکمیت ملی، تهران، پایان، ۱۳۸۹، صص ۱۱۳ - ۱۰۷.

خصوص حقوق معاهدات مصوب سال ۱۹۶۹ ذکر شده و مورد تأکید قرار گرفته است. این ماده بیان می‌دارد: «طرف‌های معاهدات نمی‌توانند به قانون داخلی برای توجیه عدم اجرای قراردادی که بر آن توافق کرده‌اند، متمسک شوند». علاوه بر این می‌توان از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر به اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ و میثاق‌های بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوق مدنی سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل و بعضی اسناد منطقه‌ای اشاره کرد. هرچند اعلامیه جهانی حقوق بشر علی‌رغم محوریت آن به دلیل اعلامیه بودن به عنوان سندی غیر الزام‌آور تلقی خواهد شد، اما همین اعلامیه، دو سند الزام‌آور بین‌المللی یعنی میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به دنبال داشته است که امروزه مجموع این اسناد را لایحه حقوق بین‌المللی بشر می‌نامند. اکثر هنجارهای این اسناد، امروزه به صورت عرف بین‌المللی و برخی مانند تبعیض نژادی و یا منع برده‌داری و یا منع شکنجه از قواعد آمره حقوق بین‌المللی به‌شمار می‌آیند. بنابراین، اگرچه اعلامیه جهانی حقوق بشر به دلیل اعلامیه بودن سندی الزام‌آور نیست، لیکن بیش‌تر هنجارهای آن امروزه به عنوان هنجارهای الزام‌آور حقوق بین‌المللی بشر به‌شمار می‌آیند. در دهه‌های اخیر، حرکت‌هایی در شماری از کشورهای جهان مخصوصاً در آسیا و آفریقا به خاطر تعدیل و اصلاح قوانین اساسی و قوانین داخلی‌شان طبق مضامین توافق‌های بین‌المللی حقوق بشر، بوجود آمده است. مثلاً در آفریقا، در کشور مغرب بند سوم، مقدمه قانون اساسی فعلی آن کشور تغییر یافته و در آن ذکر شده است که همه متون قانونی مورد بررسی و تجدید نظر قرار می‌گیرد و با اصول و قواعد حقوق بشر مطابقت می‌یابد. از جمله نشانه‌های گسترده اجابت بعضی دولت‌ها به الزامات و تعهدات حقوق بشر، لغو مجازات اعدام است. این نکته قابل توجه است که برخی از این کشورها و دولت‌ها در نتیجه‌ی فشارهای سیاسی خارجی و فشارهای اقتصادی، به این الزامات بین‌المللی پاسخ مثبت داده‌اند. فشارهایی هم‌چون تهدید به توقف کمک یا اشاره به عدم اجازه به آن‌ها برای پیوستن به برخی اتحادیه‌ها، همان‌طور که نسبت به ترکیه در مقابل پیوستن به کشورهای اتحادیه اروپا، اتفاق افتاد و تاکنون نتیجه‌ای حاصل ترکیه نشده است. طبیعی است که دولت‌ها، به خاطر حفظ

حاکمیت‌شان و منافع خود در برخی زمینه‌ها و به خاطر حفظ بندهایی از قراردادهایی که آن را قیدی بر حاکمیت‌شان مخصوصاً در زمینه‌های قضائی، می‌بینند با شرط گذاشتن بر بندهایی از قراردادهای ناچار به پذیرش آن هستند. لذا این قبیل موضوعات سبب محدودیت اعمال حاکمیت دولت‌ها و تعارض بین آن‌ها و حقوق بشر می‌باشد.^۱

بند دوم: حمایت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از حقوق بشر

حقوق بشر توسط اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای مورد حمایت قرار گرفته است، اما زمانی که در مقابل فرد با مجموعه‌ای که صاحب حق هستند راهی برای اعمال آن حق وجود نداشته باشد، این اسناد صرفاً نوشته‌هایی بر کاغذ هستند و ارزش دیگری ندارند. بعضی از این اسناد، اسنادی غیر الزام‌آور می‌باشند، زیرا فاقد هرگونه نظارت می‌باشند مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) اما اسناد دیگری وجود دارد که الزام‌آور می‌باشند و نظر به این که به صورت توافق‌نامه یا معاهده صورت می‌گیرد و دولت‌ها آن را امضاء می‌کنند، متعهد به آن می‌باشند و ملزم به اجرای آن هستند، منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و پروتکل الحاقی مربوط به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) از این قبیل می‌باشد. تعهدات بین‌المللی در خصوص حقوق بشر، سبب می‌شود تا دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی اجازه دهند، میزان احترام به الزامات و تعهدات بین‌المللی‌شان را مورد کنترل و ارزیابی و نظارت قرار دهند و به این سازمان‌ها، اجازه بازرسی و تحقیق در برخی مسائل و رویدادهای اتفاق افتاده را می‌دهند. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر ایجاد و تشکیل کمیته حقوق بشر تصریح و تأکید دارد و کمیته مذکور را به بررسی گزارش‌هایی که دولت‌ها، در خصوص تدابیر اتخاذ شده در زمینه‌هایی که توافق‌نامه مذکور خواستار آن است موظف و مکلف نموده است. از دولت‌ها می‌خواهد که توضیحات خود را در خصوص مخالفت‌ها ارائه دهند، هم‌چنین الحاقیه این میثاق

۱- پروین، خیرالله، حقوق بشر و تأثیر آن بر حاکمیت ملی دولت‌ها، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۱۶ - ۱۱۴.





به افرادی که خود قربانیان نقض حقوق بشر به‌شمار می‌روند، اجازه می‌دهد حق مراجعه به کمیته حقوق بشر به‌طور مستقیم را داشته باشند و شکایت خود را بصورت کتبی به کمیته مذکور تقدیم کنند. سازمان‌های بین‌المللی در راستای انجام وظایف و رسالتشان، با سختی‌ها، موانع و مشکلات زیاد روبرو می‌شوند. در رأس این مشکلات و موانع، فشارهایی است که از سوی کشورهای بزرگ، زمانی که این امر با منافع و مصالح آن‌ها در تعارض باشد، وارد می‌شود. غالباً این فشارها و موانع، منجر به فلج شدن و از کار انداختن وظایف این مؤسسات بین‌المللی می‌شود. بارزترین و قبیح‌ترین نمونه این‌گونه مسائل، امتناع آمریکا، در شورای امنیت، از رأی دادن به ارسال کمیته‌ای بین‌المللی به منظور تحقیق درباره کشتارهایی بود که صهیونیست‌ها در حق ملت فلسطین در یکی از اردوگاه‌های جنین، مرتکب شدند. هرچند شورای امنیت سازمان ملل که مأموریت آن حفظ صلح در جهان است در دست قدرت‌های بزرگ قرار دارد و اعضای غیر دائم آن چندان نقشی ندارند. کفایت می‌کند یکی از اعضای که برخوردار از حق وتو هستند نسبت به مصوبه‌ای اعتراض کند و همان موجب تعطیل آن مصوبه خواهد شد یکی دیگر از مشکلات این سازمان‌های حقوق بشری دوگانگی است که در عمل آن‌ها وجود دارد. بیش از ۵۰ سال است که حقوق ملت فلسطین پایمال می‌شود یا کشتارهایی که اسرائیل به مدت ۲۵ سال در جنوب لبنان انجام می‌داد، ولی سازمان‌های بین‌المللی به غیر از صدور قطعنامه‌های که فقط محکوم کرده‌اند چه عمل دیگری انجام داده‌اند یا در ارتباط با رعایت حقوق اقلیت‌ها و احترام به حقوق کارگران و کودکان قطعنامه‌های بسیار از طریق سازمان و قسمت‌های وابسته به آن صادر شده است اما کدام از آن‌ها عمل شده است. ادبیات سیاسی اروپا شاهد معطلی و بی‌اثری این چنین قطعنامه‌هایی در ارتباط با عدم رعایت احترام به حقوق مهاجرین مسلمان از کشورهای پاکستان، ترکیه، مغرب، سنگال و مالی که به عنوان کارگر در بازارهای اروپایی مشغول به کار هستند، می‌باشد. این مهاجرین بارها مورد تعرض، تبعیض نژادی و انکار حقوق قانونی خود از طرف کشورهای مدعی دموکراسی مثل آلمان، انگلیس، فرانسه، بلژیک و غیره قرار گرفته‌اند. در این خصوص نویسنده کتاب دموکراسی و حقوق بشر می‌گوید: در غرب دو نوع ظاهرسازی، حقوق بشر در وضعیت کنونی

را همراهی می‌کند، یکی به کارگیری این شعار به عنوان سلاح ایدئولوژی ضد دشمن، که مورد استفاده آمریکا و اروپا می‌باشد و دیگری هم در راستای مصالح اقتصادی و نظامی از آن استفاده می‌شود.^۱

بند سوم: پی‌گیری‌های قضائی در خصوص نقض کنندگان حقوق بشر

معمولاً پیگیری‌ها یا تعقیبات قضائی در این خصوص به دو روش اعمال می‌شود روش اول در دادگاه‌های بین‌المللی دائمی یا دادگاه مخصوص صورت می‌گیرد و روش دوم توسط دستگاه قضائی داخلی با صلاحیت بین‌المللی، مطرح می‌شود. در برخی کشورها اقدام به تصویب قوانینی داخلی به منظور مجازات مجرمین جنگ و ناقضین حقوق بشر، با هر تابعیتی، می‌کنند. برای آگاهی بیشتر در این خصوص به بررسی دو روش مزبور به شرح زیر می‌پردازیم:

الف- پی‌گیری‌های قضائی از طریق ایجاد یک دادگاه کیفری بین‌المللی

نخستین نوع دادگاه کیفری بین‌المللی برای محاکمه مجرمین به‌طور مستقیم بعد از پایان جنگ جهانی دوم تشکیل شد. متحدین، دو دادگاه بین‌المللی ایجاد کردند که عبارت بود از: دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ که براساس توافق‌نامه لندن در ۸ اوت ۱۹۴۵ بوجود آمد و دیگری دادگاه بین‌المللی خاور دور که به دادگاه توکیو معروف است. این دادگاه براساس تصمیم رهبری و فرماندهی عالی نیروهای هم‌پیمان در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶، اعلام موجوبیت کرد.

دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو، سابقه و پیشینه بسیار طولانی دارند. این دو دادگاه قانون وجوب امتناع و خودداری فرد از تطبیق و اجرای قوانین دولت متبوع خویش با قوانین بین‌المللی را در صورتی که این قوانین، با اصول و ارزش‌های انسانی در تعارض باشد به تصویب رساندند. بنابراین، میهن‌پرستی هرگز بهانه‌ای صحیح برای ناقضین حقوق بشر نبوده و رافع مسئولیت آن‌ها نمی‌باشد. همین‌طور ناقضین حقوق بشر حق ندارند با تمسک به بهانه قدرت حاکمیت که دولت از آن برخوردار است، مسئولیت‌های فردی‌شان را در خصوص جنایت علیه بشر انکار کنند.

۱- همان، صص ۱۱۸ - ۱۱۶.



هرچند سازمان ملل متحد مایل بود صلاحیت تشکیل این دو دادگاه را تمدید نماید، اما شرایط جنگ سرد روند پیشرفت را در این مسیر متوقف کرد. تا این که در دهه ۹۰ جنایت فجیعی که در جمهوری یوگسلاوی سابق و رواندا علیه شهروندان رخ داد، فکر ایجاد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مخصوص یا دائم، به صورت مسئله‌ای فوری تبدیل شد. هم‌چنین در طی دهه ۱۹۹۰، شورای امنیت، براساس فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد، دو دادگاه مخصوص ایجاد کرد:

- دادگاه بین‌المللی لاهه به استناد قطعنامه شماره ۸۰۸ مصوب ۲۲ فوریه، ۱۹۹۳ برای محاکمه جنایات مرتکب شده در اتحاد یوگسلاوی سابق از ابتدای سال ۱۹۹۱
- دادگاه آروشا بنا بر قطعنامه شماره ۹۵۵ مصوب ۸ نوامبر ۱۹۹۴، برای محاکمه جنایات کشتار جمعی که در رواندا، اتفاق افتاد.^۱

۱- دامنه اختیارات این نوع دادگاه‌ها و مشکلات و موانع

اختیارات و وظایف این دادگاه‌ها، به خاطر ضعف وسایل مادی و عناصر انسانی و آیین دادرسی‌های قانونی، محدود بود و از اختیارات کامل برخوردار نبودند. لذا این امر بر روند تشکیل دادگاه و جریان دادرسی آن اثر می‌گذاشت. هم‌چنین در مسیر حرکت این دادگاه‌ها موانعی وجود داشت که اغلب اوقات تشکیل این نوع دادگاه‌ها را پیچیده و بغرنج می‌کرد. این موانع عبارت بودند از:

- تأسیس و تشکیل آن می‌بایست در راستای مصالح و منافع کشورهای بزرگ باشد؛
- دستگیری رهبران سیاسی کشتارهای جمعی که با توجه به حامیان آن‌ها از جمله مشکلات سر راه بود؛
- عدم همکاری دولت‌های خاص؛

۱- همان، صص ۱۱۹ - ۱۱۸.

۲- پیشرفت و تحول در ایجاد دادگاه کیفری بین‌المللی

بزرگ‌ترین پیشرفت در راستای ایجاد دیوان کیفری بین‌المللی در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۸ حاصل شد و در تابستان سال ۲۰۰۲ بعد از تکمیل امضاها^۱ لازم برای توافق‌نامه تأسیس دیوان، به اجرا درآمد. این دیوان، نخستین دیوان کیفری بین‌المللی دائمی است که وظیفه محاکمه مرتکبین و جنایتکارانی را به عهده خواهد گرفت که جنایاتی بزرگ و جبران‌ناپذیر انجام داده‌اند و به مجموعه و گروهی از جامعه بین‌المللی لطمه زده‌اند. این جنایات احصاء شده عبارتند از: کشتار جمعی، جنایات ضد بشری، جنایات جنگی و جنایات تعرض و تجاوز به اتباع کشورهای عضو، یا افراد ساکن و مقیم در کشورهای عضو.

۳- تعارض و تضاد دیوان کیفری بین‌المللی با حاکمیت ملی دولت‌ها

وظایف و اختیارات دیوان کیفری بین‌المللی با حاکمیت ملی دولت‌ها در چند مورد و موضوع در تعارض و تضاد است:

۱- هرگاه یکی از اتباع دولت‌های عضو جرمی را مرتکب شود، به‌طور معمول و طبیعی، اشکال و ایرادی بزرگ را ایجاد نمی‌کند، ولی ممکن است یکی از اتباع دولت‌های غیر عضو جرم و جنایت جنگی را در خاک دولت عضو توافق‌نامه ایجاد دیوان مرتکب شود به ناچار باید در مقابل دیوان، حاضر شود. این موضوع، دولت غیر امضاکننده، این پیمان را مجبور می‌کند که خودش را مرتبط با متن قانونی بیابد که قبلاً بر آن توافق نکرده است و رضایتی بر آن ندارد.

۲- از سوی دیگر، علی‌رغم اولویت پذیرفته شده برای دستگاه قضائی داخلی، آیا دولت‌های عضو، حداقل به‌طور فرضی، صلاحیت کامل برای عفو مرتکبین جرائم بین‌المللی را دارند؟ قانون سازمان یافته تشکیل دیوان، به این امر پاسخ منفی می‌دهد، در این جاست که به شکلی معین آسیب رساندن به برخی اصول حاکمیت ملی، حادث می‌شود. خطرناک‌تر از آن این است که مقامات دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، تلاش‌ها و کوشش‌هایی را که برای مصالح ملی

^۱ - ایجاد دادگاه کیفری بین‌المللی در ابتدا به امضای ۶۰ کشور رسید.

در برخی دولت‌ها صورت گرفته و چه بسا تنها راه به فراموشی سپردن مشکلات گذشته باشد، مختل کنند.

آمریکا به عنوان قدرت بلامنازع تلاش می‌کند، دیوان کیفری بین‌المللی را بی‌خاصیت و از ماهیتش تهی کند، اقدامات دیوان را در خصوص جنایاتی که شهروندان آمریکا مرتکب می‌شوند، خنثی نماید. آمریکا این کار را با ادعای فشار بر کشورهای امضاءکننده پیمان ایجاد این دیوان انجام می‌دهد، و در ژانویه ۲۰۰۳ کمک‌های نظامی را از ۳۵ دولت به خاطر تأیید توافق‌نامه اخیر برای تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی و عدم استثناء اتباع امریکائی از احتمال تسلیم آن‌ها به دادگاه قطع کرد. بنابراین دولت‌هایی مثل سنگال، مصر و لیبیا مجبور به امضای قراردادهایی جداگانه با آمریکا شدند که براساس آن ملزم می‌باشند اتباع امریکایی متهم به ارتکاب جنایات جنگی را به دادگاه کیفری بین‌المللی تسلیم نکنند.^۱

ب- پی‌گیری‌های قضائی از طریق دادگاه داخلی دارای صلاحیت جهانی

به صورت معمول، دادگاه داخلی یک دولت هنگامی می‌تواند دست به اقدام بزند که جرم در خاک آن کشور اتفاق افتاده باشد و مجرم یکی از اتباعش باشد. آن وقت متهم را براساس قوانین داخلی محاکمه و اقدام به صدور حکم می‌نماید. علی‌رغم آن که بعضی کشورها وظیفه‌ای جهانی برای دستگاه قضائی ملی و داخلی خود، نسبت به جنایات ضد بشری و جنایات کشتار جمعی تعیین کرده‌اند، این موضوع به شکلی دقیق در اسناد بین‌المللی ذکر نشده است بلکه به‌طور معمول و دائم جزئی از قانون بین‌المللی عرفی به‌شمار می‌رود. بعد از جنگ جهانی دوم، دادگاه ملی کشورهای هم‌پیمان، دست به محاکمه بسیاری از اتباع آلمان زدند که به ارتکاب جنایات علیه صلح و جنایات ضد بشری و جنایات جنگی متهم بودند. تنها اسناد بین‌المللی که به این موضوع اشاره دارد، معاهدات چهارگانه ژنو در سال ۱۹۴۹ می‌باشد که در خصوص وظایف جهانی دستگاه قضائی ملی (دادگاه داخلی) در ارتباط با تجاوز و نقض گسترده حقوق بشر بین‌المللی، تأکید و صراحت داشته‌اند. لیکن تحرک دستگاه قضائی داخلی

۱- همان، صص ۱۲۱ - ۱۱۹.

دولت‌ها ملی در این عرصه علی‌رغم اجرایی شدن معاهدات ژنو در سال ۱۹۵۰ دچار توقف شد. علت توقف فعالیت دادگاه داخلی در عرصه جهانی را می‌شود در سه مورد زیر خلاصه کرد:

- تفسیر نکردن اجرای مبانی وظایف جهانی این دادگاه‌ها؛

- طولانی شدن جنگ سرد و تأثیر آن بر روند امور جهان؛

- درج نشدن وظایف جهانی دادگاه‌های داخلی در قوانین ملی، اساسی و داخلی کشورها.

البته بعد از پایان جنگ سرد و در نتیجه تأثیر سازمان‌های مدافع حقوق بشر و گسترش و درخواست مطالبات افکار عمومی برای ایجاد دادگاه‌های قانونی برای طرد متجاوزین به حقوق بشر، اصل وظایف جهانی به عنوان وظیفه دستگاه قضائی داخلی، رونقی جدید برای درج قوانین در این خصوص در قوانین داخلی بعضی کشورها بوجود آورد.

درج چنین قوانینی به دستگاه قضایی ملی و داخلی در این کشورها اجازه می‌دهد، تا محاکمه برخی مسئولین نقض کننده حقوق بشر بین‌المللی را بدون در نظر گرفتن جنسیتشان و یا وظایف و شغلشان و یا مکان وقوع جرم را پی‌گیری کنند.^۱

۱۱۷۹

ج- پی‌گیری قضائی از طریق ایجاد دادگاه‌های ویژه و دارای صفت جهانی

سومین مورد در خصوص ایجاد دادگاه‌ها برای محاکمه جنایتکاران ضد بشری ایجاد نوعی از دادگاه‌های داخلی است که برای محاکمه جنایتکاران ضد بشری صورت گرفت. طرح ایجاد دادگاه‌های ویژه به نوعی جدید از دادگاه‌هایی مربوط می‌شود که متصدی محاکمه تجاوزات سنگین و بسیار زیاد به حقوق بشر بین‌المللی می‌باشند. تحقق این امر ابتدا تقریباً در کامبوج و سیرالئون صورت گرفت. در این مورد، دو طرح برای ایجاد دادگاه‌های ویژه در دست بررسی قرار گرفت که موضوع مذاکرات میان سازمان ملل متحد و هریک از دولت‌های کامبوج و سیرالئون را تشکیل می‌داد. هدف این دو طرح، ایجاد دادگاه‌هایی ویژه مثل دادگاه‌های کیفری





بین‌المللی در یوگسلاوی سابق و در روآندا نیست، بلکه این مسأله به تشکیل دادگاه‌های ملی تحت نظارت بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد مربوط می‌شود و آن‌ها دادگاه‌هایی هستند که همزمان اقدام به اجرای قانون بین‌المللی و قانون ملی دولت معین به شکل جزئی می‌کنند. در ارتباط با وضعیت کامبوج، گفتگوها و مذاکرات از سال ۱۹۹۸ میان حکومت کامبوج و هیأت سازمان ملل متحد درباره موضوع مورد اشاره، شروع شد. این مذاکرات در ۱۹ می ۲۰۰۰ منجر به توافقنامه‌ای درباره ایجاد دادگاهی ویژه شد که وظیفه محاکمه مسئولین سابق خمرهای سرخ را به عهده داشت. لیکن سازمان ملل متحد در ۸ فوریه ۲۰۰۲ از تصمیم خود برای ایجاد این نوع دادگاه صرف‌نظر کرد، با این ادعا که دولت کامبوج ضمانت‌های لازم در خصوص استقلال و موضوع تشکیل دادگاه موردنظر و شروع به کار آن را ارائه نکرده است. اما در خصوص وضعیت سیرالئون، شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۴ اوت ۲۰۰۰، قطعنامه شماره ۱۳۱۵ را تصویب کرد که بر مذاکرات و گفتگوها میان دبیر کل سازمان ملل متحد و حکومت سیرالئون برای ایجاد دادگاهی ویژه و مستقل به منظور محاکمه جنایات ضد بشری، جنایات جنگی و باقی تجاوزات ضد حقوق بشر بین‌المللی، تأکید می‌کند، و هم‌چنین جرائم ضد بشری که به استناد قوانین سیرالئون برای ایجاد دادگاهی ویژه و مستقل به منظور محاکمه جنایات ضد بشری و جنایات جنگی و باقی تجاوزات ضد حقوق بشر بین‌المللی، تأکید می‌کند. هم‌چنین جرائم ضد بشری را که به استناد قوانین سیرالئون در خاک سیرالئون رخ می‌دهد در بر می‌گیرد. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این بحث حیاتی جدید ممکن است استنتاج شود، این است که صلاحیت محاکمه و تعقیبات قضائی علیه جنایتکاران و متجاوزان به حقوق بشر چه توسط دیوان کیفری بین‌المللی و چه در صلاحیت جهانی دستگاه قضائی داخلی برخی کشورها صورت بگیرد، به این نکته اشاره می‌کند که مسئولین جور و ستم و اهانت به بشر برای مدت طولانی در مکانی امن، نمی‌توانند پنهان بمانند و این جهان گسترده اندک‌اندک برای این مجرمین، تنگ می‌شود. بنابر تعبیر دیوید شفر دولت‌ها می‌توانند به روشی مناسب و بدون

دخالت از طریق تطابق الزامات و تعهداتشان، نه تنها از دخالت در امور کشورهای دیگر دوری کنند بلکه از دخالت در امور هموطنانشان نیز اجتناب نمایند.^۱ بنابراین با توجه به استقلال و اقتدار عالیه دولت‌ها، حاکمیت به عنوان عامل اساسی مسئولیت ناظر بر وضعیت تأسف بار حقوق بشر، در اجرا و اعمال نظارت بین‌المللی حقوق بشر شناسایی می‌شود. اگرچه دیگر تابعان حقوق بین‌الملل نظیر سازمان‌های بین‌المللی و تا حدودی اشخاص به عنوان تابعان نظام بین‌المللی در نظر گرفته می‌شوند. اما همچنان دولت‌های دارای حاکمیت به عنوان اصلی‌ترین عنصر تشکیل دهنده نظام بین‌المللی هم از لحاظ حقوقی و هم از لحاظ سیاسی محسوب می‌شوند. برای این اساس دولت‌های دارای حاکمیت نه تنها قواعد و مقررات بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را وضع می‌کنند، بلکه در عین حال روند اجرا یا عدم اجرای حقوق موضوعه را نیز مطابق اراده مطلقه‌شان تعیین می‌کنند. از این نظر «حاکمیت دولت‌ها» و «حمایت بین‌المللی از حقوق بشر» ناسازگار جلوه می‌نمایند. در این ارتباط ریچار فالك می‌گوید: «بدون ایجاد یک نظام نوین جهانی که بر حاکمیت دولت‌ها مبتنی نباشد، حمایت بین‌الملل از حقوق بشر محکوم است که حاشیه‌ای و فرعی باقی بماند.»^۲ با توجه به این مطالب به نظر می‌رسد اساس مثمر ثمر بودن فعالیت‌های حقوق بشر بر همکاری دولت‌ها در تصویب اسناد و تأسیس ارگان‌ها و اجرای واقعی حقوق بشر بستگی دارد. حوادث و وقایع جاری و مشهود در کشورهای عضو سازمان ملل و گزارش‌های مختلف نهادهای گوناگون این سازمان حاکی از عدم توفیق کامل این سازمان در این خصوص است و گزارش نمایندگان ویژه نشانگر نقض وسیع و گسترده حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی مردم در گوشه و کنار دنیا است. بنابراین برخی از دولت‌ها با تبعیت از قوانین و مقررات داخلی خود و عدم همکاری بین‌المللی در زمینه اجرای حقوق بشر، مانع جهانی شدن آن می‌شوند. اعمال شکنجه برای گرفتن اقرار، بدرفتاری با زندانیان، تجاوز و اعمال خشونت علیه زنان و حتی خرید و فروش آنان و نیز سوء استفاده از کودکان و در معرض داد و ستد قراردادن آن‌ها، موج خشونت و نژاد پرستی و بیگانه ستیزی در اروپا و اعمال

۱- همان، صص ۱۲۶-۱۲۵.

۲- شریفی طراز کوهی، همان منبع ص ۷۱.



جنایت‌های هولناک علیه مهاجرین و اتباع خارجی، خشونت‌های قومی و مذهبی، کشتار دسته جمعی و پاکسازی قومی که مظاهر تکان دهنده آن را در حوادث مربوط به فلسطین اشغالی، رواندا، بوسنی و هرزگوین، افغانستان، الجزایر و... شاهد بوده و هستیم، اموری است که در گزارش‌های سازمان ملل منعکس شده است و متأسفانه حجم عظیم اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌ها و قطعنامه‌های گوناگون نیز نتوانسته است مانع این روند فزاینده ضد حقوق بشری بشود.^۱ کمیساریای عالی حقوق بشر از عدم همکاری دولت‌ها با نهادهای حقوق بشری سازمان ملل و بی‌توجهی به قطعنامه‌های متعدد صادره از سوی مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر در این زمینه شکایت دارد و می‌گوید: «این واقعیت که درخواست همکاری از دولت‌ها در قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر تکرار شده، این معنی را اثبات می‌کند که همکاری دولت‌ها کافی نیست.» برخی گزارش‌ها که از سوی ارگان‌های سازمان ملل یا دیگر ارگان‌های بین‌المللی منتشر می‌شود نشان می‌دهد که حتی حقوق اولیه انسانی به نحو وسیعی نقض می‌شود و این نقض، روند رو به رشد دارد. به گفته گروه‌های حقوق بشر، تعهد به حقوق بشر روز به روز کمرنگ‌تر می‌شود و در این راستا بسیاری از این دولت‌ها، حاکمیت ملی و منافع خویش را بر حقوق بشر ترجیح می‌دهند و از این طریق مانع جهانی شدن این حقوق می‌شوند.

نتیجه‌گیری

جمهوری اسلامی ایران با تصویب بدون قید و شرط بسیاری از کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر بالاخص منشور بین‌المللی حقوق بشر (اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و پروتکل‌های الحاقی)، خود را نسبت به موازین آن‌ها متعهد نموده و می‌بایست قوانین داخلی خود را بر اساس آن‌ها تنظیم و هماهنگ کند و از اقدامات و پیشرفت‌های حقوق بشر به نهادهای حقوق

^۱ - شریفیان، همان منبع، ص ۸۳

بشر بین‌المللی گزارش دهد. علاوه بر این، نهادهای مربوطه مستمراً وضعیت حقوق بشر در ایران را به مورد نظارت و کنترل قرار داده‌اند.

از دیدگاه صرفاً حقوقی بین‌المللی، موازین و اصول حقوق بشر، تفکیک ناپذیر، متقابلاً وابسته و مرتبط و از همه مهم‌تر لازم‌الاجرا است؛ موضعی که در تمامی اسناد اصلی بین‌المللی حقوق بشر منجمله در میثاقین، اعلامیه وین ۱۹۹۳ و طرح اجرایی آن تأکید شده است. تفسیرهایی نیز که در این خصوص از سوی مراجع ذیصلاح همچون کمیته حقوق بشر، کمیته اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و دیگر مراجع شده، همگی بر جهانشمولی بودن حقوق بشر تأکید دارد. اصلی بنیادین که دست کم از لحاظ تئوریک از سوی جامعه جهانی پذیرفته شده ولی در عمل و اجرا این گونه نیست. بی تردید، سازمان ملل متحد تلاش‌های فراوانی در زمینه توجه به مسأله حقوق بشر و حفظ و ارتقای حقوق و آزادی‌های اساسی افراد انسانی به عمل آورده است. اما شواهد ملموس و اظهارات مقامات صلاحیتدار سازمان ملل حاکی از عدم توفیق یا کم توفیقی این سازمان در اعتلای حقوق بشر و حفظ آزادی‌های اساسی است. بنابراین لازم است کنکاشی در موانعی که این عدم توفیق یا کم توفیقی را ایجاد کرده صورت گیرد. در این راستا، موانع بسیاری در زمینه اجرای جهانی حقوق بشر وجود دارد و موانع حقوقی در زمره مهم‌ترین موانع جهانی شدن حقوق بشر، اجرای سریع و مؤثر آن را دچار ساخته است. به طور کلی موانع جهانی شدن حقوق بشر را نمی‌توان در تأیید اصولی آن حقوق دانست، بلکه در اجرای مؤثر آن حقوق تأثیر می‌گذارد. از جمله این موانع می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

عدم ممنوعیت حق شرط نسبت به معاهدات حقوق بشری باعث گردیده تا کشورها به طور فزاینده‌ای از این حق قانونی با در نظر گرفتن منافع سیاسی خود استفاده کنند و حقوق بشر را از یکپارچگی و جامعیت خارج سازند و بدین ترتیب عملاً جهانشمولی حقوق بشر را کنار بگذارند. متأسفانه امروزه انشای حق شرط در آیین‌های تضمین کننده حقوق بشر رو به افزایش است و در واقع تجویز حق شرط بر اکثر قابل توجهی از معاهدات حقوق بشری (به دلیل

سکوت یا تجویز صریح یا عدم ممنوعیت حق شرط)، موجب گردیده تا زخمی عمیق بر پیکره این معاهدات وارد آید. در بسیاری از کنوانسیون‌های حقوق بشری امکان و نحوه خروج یک دولت عضو از کنوانسیون پیش‌بینی شده و در برخی هم در این خصوص سکوت اختیار کرده و منع و جوازی نسبت به خروج اعضا مقرر نداشته‌اند. بنابراین امکان خروج کلی یا جزئی از معاهدت حقوق بشری که چه به دلیل صراحت باشد و چه به دلیل سکوت، فضای تیره و تاری را برای حقوق بشر ایجاد کرده و می‌تواند یکی از مانع حقوقی باشد که اجرای حقوق بشر را دچار بحران و چالش نموده است. حاکمیت دولت‌ها، اغلب مانع تحقق جهانی حقوق بشر می‌شود. آن چه که دولت‌ها در سراسر جهان مدعی آن هستند با آن چه که در داخل کشور عمل می‌کنند، به سختی هماهنگی دارد. حاکمیت سیاسی کشورها باعث می‌شود تا هر دولتی با اعمال قوانین ملی، حاکمیت و اقتدار خود را حفظ کند و تحت تأثیر یک مرجع قانونگذاری خارجی قرار نگیرد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- ۱- آشوری، داریوش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران، آگه، ۱۳۸۰.
- ۲- آقایی، سید داود، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران، پیک فرهنگ، ۱۳۷۵.
- ۳- اخوان زنجانی، داریوش، جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳.
- ۴- امیر ارجمند، اردشیر، مجموعه اسناد بین‌الملل حقوق بشر، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۰.
- ۵- امیدی هنجین، محمدرضا، کنوانسیون حقوق کودک و حق شرط ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات همای دانش، ۱۳۸۵.
- ۶- انصاری، باقر و همکاران، آموزش حقوق بشر، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۷- ذاکریان، مهدی، مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی، چاپ اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳.
- ۸- راعی دهقی، مسعود، حق شرط و اسناد حقوق بشر از دیدگاه حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل اسلام، چاپ اول، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰.
- ۹- سلیمی، حسین، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- ۱۰- شریفیان، جمشید، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.
- ۱۱- شریفی طراز کوهی، حسین، حقوق بشر در پرتو تحولات بین‌المللی، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.



- ۱۲- شهرام نیا، امیرمسعود، جهانی شدن و دموکراسی در ایران معاصر، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
- ۱۳- ضیائی بیگدلی، محمدرضا، حقوق معاهدات بین‌المللی، چاپ اول، نشر گنج دانش، ۱۳۸۳.
- ۱۴- عامری ثقفی، ناصر، سازمان ملل متحد مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- ۱۵- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۱۶- غفوری، محمد، سازمان‌های بین‌المللی، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۶.
- ۱۷- فضائلی، مصطفی، شروط غیر معتبر و آثار حقوقی آن در کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، چاپ اول، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
- ۱۸- قاری سید فاطمی، سید محمد، حقوق بشر در جهان معاصر، جلد اول، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۸.
- ۱۹- گل محمدی، احمد، جهانی شدن فرهنگ و هویت، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
- ۲۰- گنجی، منوچهر، سازمان ملل متحد در تئوری، جلد اول، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۲.
- ۲۱- مرتضوی، اسدالله، جهانی شدن حقوق و حاکمیت ملی، تهران، نشر پایان، ۱۳۸۹.
- ۲۲- مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ترجمه مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، حقوق بشر در جهان امروز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۳- موحّد، محمد علی، در هوای حق و عدالت از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۱.
- ۲۴- موسویان، حسین و محمود رضا گلشن پژوه، حقوق بشر روندها و نظرها، چاپ اول، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۷.

۲۵- موسی زاده، رضا، حقوق معاهدات بین‌المللی، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.

۲۶- موسی زاده، رضا، کلیات حقوق بین‌الملل عمومی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.

۲۷- موسی زاده، رضا، سازمان‌های بین‌المللی، چاپ دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۰.

۲۸- مهرپور، حسین، نظام بین‌الملل حقوق بشر، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷.

۲۹- مهرپور، حسین، حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.

۳۰- میرزایی یگنجه، سعید، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

۳۱- میرعباسی، باقر و میرعباسی، رزی، نظام جهانی ارزیابی و حمایت از حقوق بشر، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل، ۱۳۸۷.

۳۲- ناصر زاده، بابک، معاهدات و کنوانسیون‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، چاپ اول، تهران، انتشارات بهنامی، ۱۳۸۵.

۳۳- نقیبی مفرد، حسام، حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۹.

۳۴- هاشمی، سید محمد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تهران، میزان، ۱۳۸۴.

ب) مقاله‌ها

۳۵- آرت شولت، جن، «جهانی شدن سیاست در جان بلیس و دیگران، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین» (مجموعه مقالات)، ترجمه: ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.



- ۳۶- آیالاسو، خوزه، «جهانی بودن حقوق بشر در حقوق بشر و حقوق بشردوستانه: کنکاشی برای جهانی ساختن» (مجموعه مقالات)، ترجمه: سلاله حبیبی امین، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- ۳۷- بصیری، محمدعلی، «جهانی شدن حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۶، تابستان ۱۳۸۱.
- ۳۸- پروین، خیر الله، «حقوق بشر و تأثیر آن بر حاکمیت ملی دولت‌ها»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۷.
- ۳۹- تاجیک، محمدرضا، «فرایند جهانی شدن و فراگشت جامعه ایرانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۴، شماره ۳، ۱۳۸۰.
- ۴۰- جوادی ارجمند، محمد جعفر، «جهانی شدن اقتصاد و پیامدهای آن بر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، ۱۳۸۶.
- ۴۱- خالقی، کیومرث، «تعادل میان حقوق ذاتی بشر و زیر ساخت‌های سیاسی ملی» ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۶-۱۶۵، خرداد و تیر ۱۳۸۰.
- ۴۲- دانلی، جک، «دموکراسی، توسعه و حقوق بشر»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، فصلنامه راهبرد شماره ۲۳، ۱۳۸۱.